

امت است و این بلده دارالبحر است و می خواهد بود و زیاده باشد که درین
 بلده از قتل و سرکاری عظیم واقع شود **و از آنکه الت**
 که چون در وقت مرگیت بیکه موضع ابو که میان مکه و مدینه است
 رسیدند امین بهار شد رسول صلی الله علیه و سلم بر بالین وی نشستند
 تا که بی هوش شد و بعد از آن بی هوش باز آمد و بروی رسول
 صلی الله علیه و سلم نظر کرد و می بینید خواند که این آیات از آنکه
بارک الله فیک عن سلام ان صح ما البصر
 فی المنام فانت مبعوث الی الانام من عندی و الی الخ
 و لا کلام بعد از آن گفت هر زنده میرنده است و نه نوی گشتی
 بزرنده است از من می میرم و کرم بزرنده است زیرا که با کرم
 نهادی از آدم و حیوان را یادگار می کند استیم چون وی ببرد او از
 نو حین می اند که بروی میگرستند و میگفتند **سبح**
 العشاء البیضاء **و از آنکه الت** زوجه عبد الله و القریه امی
 اند و الی التکینه و صاحب المیزان است **و از آنکه الت**
 که چون سبقت وی ازین بعد از مولد رسول صلی الله علیه و سلم

بهر نزد
 دنا

رحمته مستولی شد و سلطنت الحاروی را گرفت عبد المطلب
 و دو تن از این عبد مناف و سایر اشراف قریش به تنبیت وی
 بصفا بنی رفتند و بعد از آن بر آمدن بروی در آمدند
 عبد المطلب پیش وی نشست و اذن کلام طلبید و دست
 و دعا و شای وی داد و فصاحت داد و بر او پیش آمد پس
 که نوکسی گفت من عبد المطلب بن هاشم در این شهر خواند
 و نزد بیکه نشاند و بروی و بر سایر اشراف قریش استغفار
 نمود و نواریش فرمود و بدار الصفا فرود آورد و نزد هاشمی
 لایق ایشان تعیین کرد مابقی الحارویانند که نه و بر آمدند و نه
 اذن باز رفتن یافتند بعد از نگاه بحال ایشان افتاد کسی
 پیش عبد المطلب فرستاد و بر او خواند و جلوت پیش خود
 نشاند و گفت ای عبد المطلب از سر علم خود با تو خبری در
 میان می نهم و ترا از امری خبر می میدهم که اگر بجای نودید
 بودی از آن گفتنی اما چون تو معدن آنی ترا بر آن مطلع
 میکردم مایه که از او شنیده داری که چون وقت